

## چهار گانه معلم – دانش آموز (نگاشت اول)

### حسین طالب زاده

مقدمه

همه معلمان و نظام تعلیم و تربیت به دنبال تحقق یک هدف مشترک هستند "یادگیری". به عبارتی تنها یک معیار برای ارزیابی فعالیت معلم وجود دارد و آن میزان تحقق یادگیری است.

همچنین می توان گفت، و ثنی صحبت از تربیت می کنیم، منظورمان همان یادگیری است. یادگیری صرفا محدود به آموختن مطالب کتاب های درسی نیست بلکه تمام رفتارها را نیز یاد می گیرند. کنترل خشم، مسئولیت پذیری در برابر آزادی، ابراز محبت، چگونگی برقرار ارتباط و تمام آنچه ما به عنوان تربیت در نظر می گیریم، ذیل هدف یادگیری محقق می شود. به همین لحاظ می توان چند ویژگی برای یادگیری برشمرد: ایجاد تغییرات نسبتا پایدار در رفتار، کسب اطلاعات و دانش و مهارت، محدود نبودن به آموزش های رسمی و همین طور محدود نبودن به دوره خاصی از عمر انسان.

نکته مهم در یادگیری این است که عمده یادگیری در یک فرآیند ارتباطی و تعاملی اتفاق می افتد. مخصوصا در عصر جدید که از آن به دوره تمدنی فناوری اطلاعات می توانیم نام ببریم، می توانیم مدعی شویم که بدون ارتباط، تحقق یادگیری ممکن نیست. هر چند می دانیم که شکل ارتباط در زمان های مختلف، متفاوت است. به عنوان مثال اگر در دوره ای، عمده ارتباطات از طریق تماس فیزیکی محقق می شد اما در عصر فناوری ارتباطات، این ارتباط ماهیت متفاوت تری داشته و عمدتا ارتباطی به تماس فیزیکی نداشته و هویت آن، اتفاقا منوط به جدایی فیزیکی است و عمده آن در شبکه های دیجیتال اجتماعی محقق می شود. به طور خلاصه می توان گفت، یادگیری در بستر ارتباطات اتفاق می افتد.

### بحث

همان طور که می دانیم امروزه، در مباحث یادگیری، به فرآیندی اشاره می شود که به آن یاددهی- یادگیری می گویند. برداشت درست از این عبارت این است که یاددهنده و یادگیرنده مطلق نداریم. معلم، همزمان با یادگیری، می آموزد و دانش آموز نیز همان زمان هم می آموزد و هم یاد می گیرد.

اگر به این مطلب، نقش فناوری اطلاعات و توسعه حیرت آور آن را در ابعاد هوش مصنوعی نیز بیفزاییم، متوجه تحول عمیق در نقش معلم از انتقال دهنده دانش و حتی تسهیلگر به طراحی می شویم. در این وضعیت، چرخه پیچیده ای از یاددهی- یادگیری اتفاق می افتد که تفکیک میان یاددهنده و یادگیرنده عملا کار دشواری خواهد بود و مدام و با سرعت زیاد، نقش یاددهنده و یادگیرنده، جابجا می شود.

در این چرخه پیچیده و سریع، دو عنصر را میتوان در رابطه میان معلم و دانش آموز در نظر داشت و بر اساس آن چهارگانه دانش آموز و معلم را ترسیم کرد.

این دو عنصر کدامند؟

اول، میزان تحقق اهداف

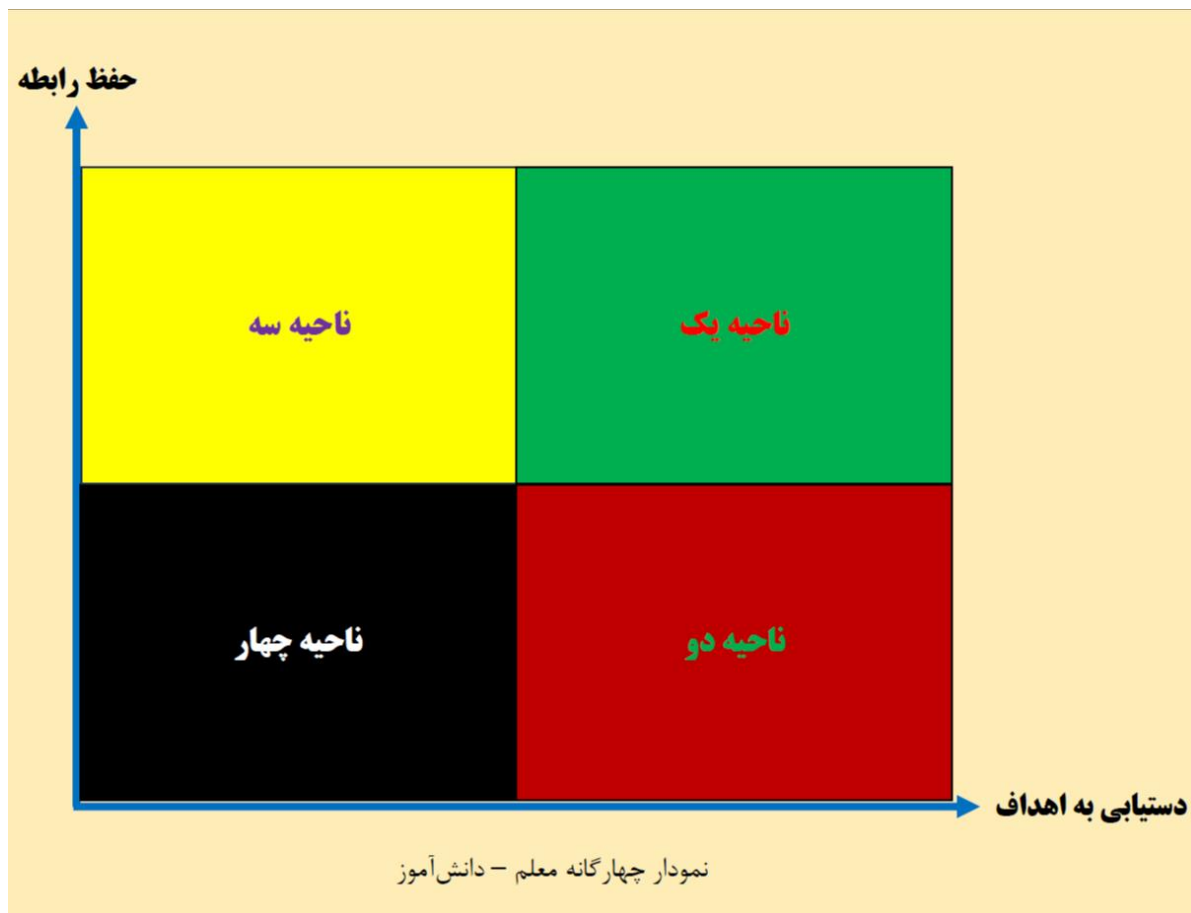
همان طور که گفتیم، نقش یادگیرنده و یاددهنده مدام در حال چرخش است. معلم و دانش آموز در هر دو نقش، به دنبال دستیابی به نتیجه بهتر از نظر تحقق اهداف خود هستند.

دوم، حفظ رابطه

هم دانش آموز و هم معلم نیاز به حفظ رابطه با درجات مختلف دارند.

با توجه به این دو عنصر، می توان چهارگانه دانش آموز و معلم را ترسیم نمود. هر چند این چهارگانه درباره والدین و فرزندان، مدیر و کارکنان، حاکم و مردم نیز می تواند صادق باشد. اما تمرکز ما در این یادداشت، دانش آموز و معلم است.

بر این اساس می توانیم ضمن رسم نمودار زیر شاهد چهار حالت یا ناحیه حرارتی باشیم:



ناحیه اول: در این ناحیه فرد (معلم یا دانش آموز) هم به دنبال دستیابی به حداکثر اهداف هستند و همزمان معتقدند باید رابطه نیز در بالاترین حد کیفی و ممکن خود باشد.

ناحیه دوم: در این ناحیه، هدف اصلی فرد، دستیابی به حداکثر اهداف خود می باشد و برای رسیدن به اهداف، حفظ رابطه اهمیت چندانی ندارد. سوخت این ناحیه، تحقق اهداف است. به عبارتی چراغ این ناحیه، فقط متکی به سوخت (هدف) است.

ناحیه سوم: در این ناحیه، وضعیت برعکس ناحیه دوم است. برای فرد، حفظ رابطه از اهمیت بالایی برخوردار است و دستیابی به اهداف از اولویت بالایی برخوردار نیست. به عبارتی روشنایی این ناحیه، مدیون حفظ رابطه است.

ناحیه چهارم: در این ناحیه، چراغی روشن نیست، چرا که نه دستیابی به اهداف، مهم است و نه حفظ رابطه. به عبارتی خودشان هم نمی دانند چرا در اینجا هستند و احساس می کنند به جبر، در این ناحیه قرار گرفته اند و اگر بتوانند به وضعیتی منتقل شوند که نه این اهداف باشد و نه این روابط، فوراً از کل این چرخه خارج می شوند.

حالا این نواحی به چه کار معلم می آید؟

معلم، بسته به اینکه در کدام ناحیه قرار می گیرد باید از تاکتیک متفاوت و متناظری استفاده نماید.



ناحیه اول

تاکتیک مناسب در این ناحیه، سازش است. همان طور که می دانیم، سازش به معنای عقب نشینی نیست.

سازش زمانی معنا پیدا می کند که طرفین ضمن داشتن اختلافاتی، قصد دارند با حفظ رابطه، به اهداف مشترکی دست پیدا کنند.

در وضعیت سازش، قرار است ضمن پذیرش اختلافات، بر اشتراکات تاکید ورزیده شود تا به راه حلی نسبتاً مشترک دست پیدا کنند. برای دستیابی به راه حل، نیاز به مذاکره است و برای مذاکره، حفظ رابطه با کیفیت نیز مهم است.

در این حالت، باید طرفین تلاش کنند تا در یک ارتباط مناسب، دیدگاه های خود را در مورد هدف خود، بیان کنند و استدلال و منطق را معیار قرار دهند و در فضایی آرام و ضمن معیار ندانستن دیدگاه خود، فقط منطق را معیار قرار دهند تا به اهداف مشترک دست پیدا کنند.

گاهی اوقات اهداف معلم و دانش آموز متفاوت است. معلم ممکن است بر روی آموزش و پرورش تمرکز کند، در حالی که دانش آموز ممکن است به دنبال یادگیری موضوعاتی باشد که بیشتر به علایق شخصی اش مربوط می شود. این تفاوت در اهداف در صورتی که هر دو ناحیه یک را انتخاب کنند، می تواند به گفتگو و همکاری بین معلم و دانش آموز منجر شود تا هر دو به اهداف خود برسند .



هزینه سازش ضمن اینکه پایین است، معمولاً با سرعت بیشتری، به رفع اختلافات منجر می شود. چراغ این ناحیه، بسیار داغ است اما جنبه روشنایی آن بالاتر است و حرارت آن، نیز دلچسب است، چون طرفین را گرمتر می کند.

#### ناحیه دوم

تاکتیکی که معمولاً افراد این ناحیه، مورد استفاده قرار می دهند، رقابت و لجبازی است. چرا؟ چون برای معلم، صرفاً، دستیابی به اهداف، اعم از درسی یا رفتاری و تربیتی، مهم است و در این مسیر، نظر دانش آموزان، چندان مهم نیست. عمده کسانی که در این ناحیه، قرار می گیرند، اهداف مد نظر خود را یا مقدس و عین حقیقت می دانند یا اهداف اعلامی و ابلاغی را این طور می پندارند و هر نوع رابطه ای که آنها را از رسیدن به هدف دور یا منحرف کند را، پس می زنند. بنابراین تلاش می کنند با امر و نهی و لجبازی بر اهداف خود پافشاری نمایند.



از منظر مدیریت کلاس می توان گفت در موقعیت های آموزشی، گاهی اوقات مشاهده می شود که معلمان با استفاده از روش های اقتدارگرایانه و فشار، تلاش می کنند تا اهداف خود را بر دانش آموزان تحمیل کنند. این رویکرد ممکن است به کاهش اهمیت برقراری روابط مثبت و حمایتی با دانش آموزان منجر شود.

چراغ این ناحیه، روشن است اما بیشتر می سوزاند تا روشن کند و گرمابخش باشد.

ناحیه سوم:

کسانی که در این ناحیه، قرار می گیرند، برایشان ، بنا به دلایلی (علمی یا تجربی) ، حفظ رابطه مهم تر از تحقق اهداف است و اهداف در مراتب پایین تری قرار می گیرد.



معمولا ما به این معلمان، می گوئیم اهل کوتاه آمدن هستند. اینک چرا، برخی معلمان این، وضعیت را انتخاب می کنند، نیاز به مباحث گسترده تری دارد ، اما هر چه باشد، فکر می کنند، حفظ رابطه مهم تر است و بنابراین در برابر خواسته ها و اهداف دانش آموزان عقب نشینی می کنند و به آنها امتیازات بیشتری می دهند تا بتوانند رابطه را حفظ کنند.

چراغ این ناحیه هم روشن است اما نور خوبی ندارد و فقط گرمایی تولید می کند اما منجر به روشنایی مفیدی نمی شود.

## ناحیه چهارم

معلمانی که در این ناحیه قرار می گیرند کاملا متفاوت با سه گروه دیگر هستند.برایشان نه تحقق اهداف، مهم است و نه حفظ رابطه.



چراغی در این ناحیه روشن نیست که حداقل گرما یا نوری داشته باشد. تاکتیک این گروه، بی خیال بودن است. واضح تر از این نمی شود گفت.

در اینجا چند سوال پیش می آید که جای پژوهش و بررسی دارد.

۱. سیر تاریخی معلمان از نظر قرار گیری در نواحی چهارگانه مذکور از زمان شکل گیری مدارس نوین در ایران چه وضعیتی را نشان می دهد؟
۲. در وضعیت حاضر، وضعیت معلمان از منظر قرار گرفتن در این نواحی چگونه است؟
۳. آیا عوامل متعدد مدرسه، از الگوی غالبی پیروی می کنند؟ به عبارتی می توانیم برای معلمان، مدیران و معاونین، الگوی غالبی را مطرح کنیم؟
۴. آیا جغرافیای محل خدمت در قرار گیری در ناحیه مشخصی موثر است؟
۵. آیا میزان تحصیلات موثر است؟

و البته زمینه های متعدد دیگری نیز می تواند، موضوع پژوهش قرار گیرد.

به عنوان نمونه، از حدود نود نو معلم ماده ۲۸ و سی نومعلم دانشجوی دانشگاه فرهنگیان، دو سوال یکسان پرسیدم.

۱. معلمان شما در دوران تحصیل، بیشتر در کدام ناحیه قرار می گرفتند و از چه تاکتیکی استفاده می کردند؟
۲. شما به عنوان نو معلم، خودتان را در کدام ناحیه قرار می دهید و از چه تاکتیکی استفاده می کنید؟

علیرغم تفاوت در محل دانشجویی ، تفاوت های جغرافیایی و تفاوت سنی هر دو گروه با درصد بالای ۸۰ درصد پاسخ یکسانی دادند.

جواب سوال اول: معلمان ما در ناحیه دوم قرار داشتند و از تاکتیک رقابت و لجبازی استفاده می کردند.

جواب سوال دوم: بیشتر در ناحیه سوم قرار می گیریم و اهل کوتاه آمدن هستیم.

البته این فقط یک سوال در حجم بسیار محدود است اما ضمن قابل تامل بودن، در صورت اثبات آن، سوال مهم تری پیش می آید و اینکه چرا این حرکت از ناحیه دوم به ناحیه سوم، صورت می گیرد.

## جمع بندی

در برخی موارد، معلمان ممکن است تصمیم بگیرند که حفظ یک رابطه مثبت و حمایتی با دانش آموزان از اهمیت بیشتری برخوردار است تا تحقق اهداف یادگیری مشخص. این دیدگاه مبتنی بر نظریه های روانشناسی تربیتی است که تأکید می کنند روابط معنادار و مثبت می توانند به عنوان پایه و اساسی برای یادگیری مؤثر عمل کنند. تحقیقات نشان داده اند که دانش آموزانی که احساس می کنند معلمانشان از آنها حمایت می کنند و به آنها اهمیت می دهند، احتمال بیشتری دارد که در محیط یادگیری مشارکت کنند و انگیزه بیشتری برای پیشرفت داشته باشند.

از سوی دیگر، تمرکز بیش از حد بر اهداف یادگیری بدون توجه به نیازهای عاطفی و اجتماعی دانش آموزان می تواند به ایجاد فضایی منفی و کاهش انگیزه یادگیری منجر شود. بنابراین، معلمانی که به دنبال ایجاد تعادل بین اهداف یادگیری و حفظ روابط مثبت هستند، ممکن است به نتایج بهتری در زمینه تعلیم و تربیت دست یابند. این تعادل می تواند به ایجاد محیطی یادگیری کمک کند که در آن دانش آموزان احساس امنیت و اعتماد کنند و بتوانند به طور کامل در فرآیند یادگیری شرکت کنند. این رویکرد همچنین می تواند به تقویت مهارت های اجتماعی و عاطفی دانش آموزان کمک کند که برای موفقیت در زندگی شخصی و حرفه ای آنها، حیاتی است.